

نقش ایالات متحده آمریکا در فرایند تشکیل کشور اسرائیل

زهرا عبدی*

۱۰۹

چکیده

با تاسیس کشور اسرائیل و درگیری شدید اعراب و صهیونیستها در تاریخ ۱۸ مه ۱۹۴۸، بحرانی در منطقه خاورمیانه آغاز شد که تا امروز نیز ادامه یافته است. ریشه های این بحران بدون تردید به علل و عوامل تاسیس کشور اسرائیل بر می گردد که از دوره بعد از قیمومیت همواره رابطه تنگاتنگ خود را با ایالات متحده آمریکا محفوظ نگاه داشته و حمایت این دولت را جلب کرد. در این نوشتار، روال پیشرفت صهیونیسم سیاسی در ارتباط با دولت بریتانیای کبیر و پس از آن با ایالات متحده آمریکا بررسی و باتکیه بر این محور پرسشی کلیدی ارایه می شود که نقش ایالات متحده آمریکا در تشکیل دولت اسرائیل چه بوده است؟ آنگاه عوامل تاثیرگذار بر عملکردهای سیاسی آمریکا در برابر صهیونیستهای سیاسی تا هنگام تشکیل دولت اسرائیل مورد بررسی قرار گرفته و سپس با توجه به اوضاع و شرایط آن زمان؛ مسئله جنگ سرد، منافع ملی آمریکا و نقش لابی یهود نیز مورد بررسی و تحلیل قرار می گیرند.

کلید واژگان: صهیونیسم سیاسی، انگلستان، اعراب، اسرائیل، آمریکا، قیمومیت.

* دانش آموخته کارشناسی ارشد تاریخ، دانشگاه شهید بهشتی.
فصلنامه مطالعات منطقه ای: اسرائیل شناسی - آمریکاشناسی، سال هفتم، شماره ۱ و ۲، زمستان و بهار ۱۳۸۵-۱۳۸۴،
صص ۱۳۴-۱۰۹.

دبیاجه

صهیونیسم از واژه صهیون گرفته شده و صهیون نام کوهی است در جنوب بیت المقدس که بنا بر روایات تاریخی، حضرت داوود قصر خود را بر آن بنا نهاد و فرزندش سلیمان معبدی در آن برپا ساخت.^۱ این واژه نخستین بار در نوشتاری به سال ۱۸۸۶ انتشار یافت و آنچه از این واژه برداشت می‌شد، معنایی چون «استقرار دوباره ملت یهود در خاک فلسطین بود» که همین مفهوم نیز محکی بر اندیشه بازگشت به سرزمین موعود بوده است.^۲ این اندیشه همواره در میان یهودیان جهان رایج بوده، اما بار سیاسی نداشته است و سپس به عنوان دستاویزی در خدمت صهیونیسم سیاسی قرار گرفت. صهیونیسم مذهبی به امید بزرگ رهایی بخشی یهودیت مربوط بوده و این نوع صهیونیسم هرگز با مخالفت مسلمانان که آنها نیز خویشان را از اخلاف ابراهیم و آیین او به شمار می‌آورند، روبه رو نشد و در واقع مخالف هر گونه استیلا بر فلسطین بود.^۳

در واقع جنبش صهیونیسم ارایه دهنده دو دلیل تاریخی و مذهبی در رابطه با تاسیس کشور اسرائیل بوده است. مورخان صهیونیسم از یک طرف مسئله ارتباط تاریخی یهودیان با سرزمین باستانی را مطرح می‌سازند و از طرف دیگر، بازگشت یهودیان به فلسطین و بنای دولت جدید را تحقق وعده الهی می‌دانند که از سوی خداوند به بنی اسرائیل داده شده است. از این جهت است که آرزوی بازگشت پیوسته در اندیشه یهودیان سراسر جهان جایگاه ویژه‌ای داشته است. در همین راستاست که صادر کنندگان بیانیه بیلو (۱۸۸۲) فلسطین را «کشوری که نیاکان و پدران عزیزمان در آن ساکن بودند»^۴ توصیف کرده و معتقد بودند که این سرزمین از نظر تاریخی به مردم یهود تعلق دارد. بگین نیز خود اشاره می‌کند که: «این سرزمین به ما وعده داده شده و آن را حق خود می‌دانیم»^۵. بنا بر این صهیونیسم سیاسی با این ایدئولوژی خاص، در واقع پاسخی بود در برابر گسترش احساسات ضد یهودی در اروپا که به دنبال رواج ملی‌گرایی و ناتوانی یهودیان اروپایی در کسب مقام اجتماعی و حقوقی در جامعه اروپا رخ داد. بدین ترتیب، یهود ستیزی در جوامع اروپایی و به دنبال آن آزار و شکنجه‌هایی در روسیه به دنبال ترور تزار رخ داد. قتل عام یهودیان در آلمان طی جنگ جهانی یکم و دوم و همزمان با

آن، درگیری قدرتهای بزرگ پیرامون منافع اقتصادی و راهبردی، باعث هم گام شدن صهیونیسم سیاسی با قدرتهای استعماری شد تا مفهوم نوین خود را بیابد.

الف. صهیونیسم سیاسی و پیوند با بریتانیای کبیر

صهیونیسم در اوضاع و شرایط سیاسی قرن نوزدهم رشد کرد و شخصیت‌هایی چون موشه هس^۶ و پینسکر^۷ از جمله پیشگامان این اندیشه‌اند. همچنین، نهادها و سازمان‌هایی در میان جوامع یهودی پا گرفت که ضمن اینکه مورد حمایت افکار و اندیشه‌های نخبگان یهودی بودند، در زمینه مهاجرت یهودیان به فلسطین فعالیت می‌کردند. به طور مثال، در دهه ۱۸۶۰ سازمانی به نام «اتحاد جهانی اسراییل» توسط کارل نتر، موشه مونتیه فیوره و آدلف کرمیو، تاسیس شد که در پی پیشرفت و ترقی حقوق یهودیان و کمک به کسانی بود که از موقعیت خود در رنج و عذاب بودند و مهم اینکه با راه اندازی این سازمان خواستار مهاجرت یهودیان به فلسطین بودند.^۸ از سوی دیگر، روند سلطه جویی انگلستان و فرانسه در خاورمیانه و همزمان با آن، جریان رو به زوال امپراتوری عثمانی در مسیر حرکت صهیونیست‌های سیاسی مفید واقع شد. سرمونت فیوره^۹ از سوی دولت انگلستان، راجع به اسکان یهودیان در فلسطین با سلطان عثمانی وارد مذاکره شد. از سوی دیگر نیز، بورژوازی یهود در جهت دستیابی به اهداف خود با سرمایه داری انگلستان همراه شد و نندن هم مرکز مالی سازمان صهیونیستی بود.^{۱۰} سرمایه داران بزرگ یهودی در این مکان بسیار کار ساز بودند، از جمله روتشیلد بود که مخارج اصلی گسترش دهکده‌ها و مستعمره‌های یهودی متعلق به مهاجران بیلو را تامین کرد و از این رو لقب «پدر جامعه یهودی اسراییل» را به دست آورد.^{۱۱} به علت اینکه یهودیان نمی‌توانستند به راحتی جذب ساختارهای سیاسی و مشاغل حکومتی گردند، در نتیجه فعالیت‌های آنان بر امور اقتصادی متمرکز می‌شد و همین ثروت، آنها را طی جنگ جهانی اول در همکاری با انگلستان یاری داد. تئودور هرتزل که به عنوان بنیان‌گذار و پدر صهیونیسم سیاسی دولت اسراییل به شمار می‌آید، تلاش نمود مابین منافع صهیونیسم و توسعه طلبی امپریالیسم انگلیس رابطه برقرار سازد. وی معتقد بود که «انگلستان نخستین کشوری است که

نیاز توسعه استعماری را دریافته است.» بنابر گفته وی: «مرام صهیونیسم، مرام استعماری است که قاعدتاً در انگلستان به سهولت و سرعت می‌تواند یافت شود.»^{۱۲}

هرتزل در کتاب معروف خویش دولت یهود آنتی سمیتیسم^{۱۳} را برای یهودیان مفید دانست و خاطر نشان ساخت که «مسئله یهود، یک مسئله ملی است و تنها زمانی می‌تواند حل شود که به یک مسئله سیاسی جهانی تبدیل شود و ملت‌های متمدن جهان به طور جمعی و بامشورت با یکدیگر به حل و فصل آن بپردازند.»^{۱۴} انتشار کتاب دولت یهود و تلاش‌های هرتزل که سرانجام به برپایی «کنفرانس بال» منجر شد، راه را برای ایجاد دولت یهود در فلسطین هموار کرد. خود وی در این باره گفته است «اگر بخواهم کنگره را در یک جمله جمع کنم، باید بگویم در کنگره بال، من کشور یهود را بنیان گذاشتم. این را به طور علنی نخواهم گفت؛ چون اگر امروز چنین بگویم، جهان به من خواهد خندید، اما شاید در عرض پنج سال و به طور مسلم در پنجاه سال آینده، همگان کشور یهود را به چشم خواهند دید.»^{۱۵} افزایش مهاجرت یهودیان به فلسطین، نارضایتی اعراب فلسطینی را برانگیخت. طاهر الحسنی مفتی بیت المقدس این تهدید را به گوش سلطان عثمانی رساند و بنا بر این در سال ۱۸۹۳، سلطان، فروش زمین به یهودیان را ممنوع کرد.^{۱۶} ملی‌گرایی عربی در فلسطین روبه رشد گذاشت، اما مهاجرت همچنان ادامه یافت.

با روی کار آمدن وایزمن در سال ۱۹۱۳، فعالیت سیاسی صهیونیسم حالت جدی‌تر و عملی‌تری به خود گرفت. به ویژه اینکه در آستانه جنگ جهانی اول توافق قدرتهای بزرگ در شکست عثمانی به نفع صهیونیستها بود. انگلستان با مکاتبات پی‌در پی با شریف حسین، از پشت جبهه خود (اعراب) مطمئن گشت، در حالی که پس از جنگ در معاهده صلح پاریس، تمام تعهدات خود را زیر پا گذاشت و سرزمینهای عربی را با فرانسه تقسیم نمود. سال ۱۹۱۶ آغاز بی‌اطمینانی اعراب به انگلیس بود.^{۱۷} از سویی دیگر، اعلامیه بالفور به سال ۱۹۱۷، اعراب را رو در روی یهودیان و دولت انگلستان قرار داد. این در حالی بود که انگلستان گرایش به صهیونیسم و طرفداری از طرح موطن ملی یهود در فلسطین را در راستای حفظ منافع خود در کانال سوئز و مصر مفید می‌دانست. علاوه بر این، باعث می‌شد تا یهودیان پرنفوذ ایالات

متحده آمریکا این دولت را برای ورود به جنگ به نفع انگلستان و متفقین تشویق کنند.^{۱۸} وایزمن نیز با اختراع ماده استون به اهداف جنگی انگلستان کمک کرد و در کنار کمک مالی یهودیان به این کشور، باعث شد این دولت اعلامیه بالفور را صادر کند. بالفور برای جلب حمایت ایالات متحده به آنجا سفر کرد و هر چند لانسینگ، وزیر امور خارجه آمریکا، با این طرفداری مخالف بوده و محافظه کاری را پیشنهاد می داد، به واسطه تلاش انگلستان و رهبران صهیونیست و نیز با وساطت براندیس، مدیر دادگستری آمریکا، ویلسون موافقت خود را با موطن ملی یهود در فلسطین، اعلام داشت.^{۱۹} در این اعلامیه بیان شده بود: «انگلستان استقرار موطن ملی یهود در فلسطین را مساعد در نظر گرفت و خواستار وارد نیامدن لطمه به حقوق جمعیت بومی (اعراب) در این سرزمین است.»^{۲۰} در کنفرانس صلح پاریس نیز، صهیونیستها توانستند حمایت انگلیس و آمریکا را درباره خواسته های خود جلب کنند. آنها در طرح خود، دولت انگلستان را به عنوان قیم آینده فلسطین پیشنهاد کرده و همچنین پیشنهادهایی را راجع به مرزهای فلسطین، حق تاریخی یهودیان نسبت به آن، حل مسئله مهاجرت و اسکان یهودیان در فلسطین، ارایه دادند.^{۲۱}

اعراب نیز در مخالفت با تصمیمهای دول متفق، در کنفرانس صلح پاریس حضور یافتند و فیصل نماینده آنها خواستار کمیته تحقیقاتی ای در این باره شد که ویلسون از آن استقبال کرد و نمایندگان آمریکا، هنری کینگ و چارلز گرین در آن شرکت جستند. مهم ترین دستاورد این کمیته تحقیقاتی این بود که تشخیص داد، برنامه بالفور تنها از راه زور و اجبار قابل اجراست و یهودیان پاسداران خوبی برای حفظ اماکن مقدس مسلمانان و مسیحیان قلمداد نشدند.^{۲۲} علاوه بر اینکه این هشدارها از سوی انگلستان و صهیونیستها نادیده انگاشته شد، کنفرانس سن رمو و مسئله قیمومیت انگلستان پایانی بر پرونده اعتراض اعراب گذاشت. سند قیمومیت مصوب جامعه ملل (۲۴ ژوئیه ۱۹۲۲) ۲۸ ماده داشت، که ماده دوم قیمومیت، شیوه مناسب اداره فلسطین، به منظور تبدیل آن به موطن ملی یهود را مورد تأکید قرار می داد و آژانس یهود نیز به عنوان ارگان عمومی یهودیان و تنها نهاد مشورت انگلستان با استقرار در فلسطین به رسمیت شناخته شد.^{۲۳} ایالات متحده آمریکا، از سیستم قیمومیت حمایت نمود و سازمان

جهانی صهیونیسم در آمریکا نیز در جلب یهودیان آمریکا می‌کوشید. همزمان با این مسئله، سیاست خارجی آمریکا شروع به نفوذ در سایر نواحی کرده بود. آنچه از نظر سیاست یهودیان آمریکا و آینده روابط ایالات متحده و اسرائیل مهم بود، رشد مهاجرت به آمریکا و فلسطین بود. به لحاظ اصولی آمریکایی‌ها هنوز با ملت‌های جدید و جنبش‌های ملی هم دردی می‌کردند. در کنار این عوامل، آمریکا متوجه و نگران عملکردهای آتی انگلستان در خاورمیانه شد. منافع نفتی و راهبردی باعث شد که آمریکا جای پای خود را در عربستان سعودی باز کند و حتی با حمایت جدی از صهیونیستها، نفوذ خود را در این مسیر گسترش داد. از سویی دیگر، انگلستان نیز، پس از اعلام مقام قیمومیت، سلطه خود را بیش از گذشته بر منطقه فلسطین گسترده. این دولت، ضمن تشویق مهاجرت یهودیان و ایجاد سازمان‌های اجتماعی و اقتصادی و تشویق سرمایه‌گذاری به نفع صهیونیستها از سوی سرمایه‌داران آمریکایی و انگلیسی، همواره سعی در تثبیت موقعیت خود در منطقه داشت. صهیونیستها نیز بر مهاجرت خود به فلسطین افزودند و توانستند بخش اعظم فلسطین را در اختیار بگیرند. موفقیت صهیونیستها طی این دوران تنها متکی به رهبری سیاسی نبود و یکی از عوامل مهم آن همین مسئله جمعیتی بود. بنابراین، مالکیت زمین و تعداد جمعیت و رهبری سیاسی مشخص از جمله مهم‌ترین امتیازات جامعه یهودی بودند و در مبارزه با اعراب فلسطین (که فاقد سازمان‌دهی سیاسی بودند)، با تکیه بر رهبری اجتماعی و اصل دموکراسی به موفقیت رسیدند.^{۲۴} مسلح شدن صهیونیستها از دوران جنگ جهانی اول به بعد و سازمان‌ها و گروه‌های تروریستی نظیر ایرگون و اشترن، توانست امنیت را به سود صهیونیستها تأمین کند.^{۲۵} به رغم قدرت‌گیری سازمان‌ها و نهادهای صهیونیستی و رهبری سیاسی و اجتماعی آنها در فلسطین، ما شاهد مبارزات کلی و همه‌گیر از سوی اعرابی که نسبت به رشد صهیونیسم در فلسطین آگاه بودند، نیستیم. در واقع با رشد ملی‌گرایی در خاورمیانه، همه کشورهای عربی با این واقعیت روبه‌رو شدند.

فلسطین وقتی دچار این مشکل نبود، هیچ رهبر سیاسی‌ای نداشت و هنگامی که نیاز به حمایت سایر دول عربی داشت، همه درگیر مسایل داخلی و خارجی خود بودند. علاوه بر این، فعالیت سیاسی در سطح ملی خیلی پایین بود و حتی همان مقدار از فعالیت ملی آنها هم

قابل مقایسه با فعالیت روز افزون سیاستمداران یهودی نبود.^{۲۶} سایر اعراب غیر فلسطینی که برای استقلال و رهایی از استعمار اروپایی در مبارزه بودند. بعدها به خاطر منفعت در سایر ابعاد به دامن قدرتهای دیگر گرفتار آمدند. اعراب فلسطینی با مبارزات پراکنده از همان آغاز نارضایتی خود را نسبت به یهودیان نشان دادند و در واقع آغازی بر مبارزاتی بود که امروز نیز ادامه یافته است. قیام سال ۱۹۲۱ و ۱۹۲۹ که در اثر برخورد مهاجرین یهود با ساکنین فلسطین رخ داده بود، انگلستان را وادار به این کرد که به جبهه اعراب نیز توجه کند. به رغم این درگیریها و هشدار نمایندگان انگلیس در فلسطین، خلق آژانس یهود در سال ۱۹۲۹ باعث شد مهاجرت نه تنها ادامه یافته، بلکه حالت رسمی خود بگیرد. آژانس یهود تمام امور فلسطین را عملاً به دست گرفت.^{۲۷} تظاهرات اعراب به شورش ۱۹۳۳ ختم شد. در واقع، شورشهای دهه ۳۹-۱۹۳۰ بیشتر متوجه سیاستهای قیمومیت انگلستان بود. جامعه عرب از جامعه مدرنیزه و پرونق یهود عقب افتاده بود و اعراب را به شدت به مبارزه با انگلستان سوق می داد.^{۲۸} تلاش برای حل اختلافات موجود ره به جایی نبرد و کمیته تحقیقاتی شاو نیز علت درگیری اعراب و یهودیان را ازدیاد جمعیت مهاجرین دانست^{۲۹} و کمیسیون سلطنتی پیل (۱۹۳۶) نیز به همین نتیجه رسید و در نهایت برای نخستین بار طرح تقسیم فلسطین را ارائه داد.^{۳۰} صهیونیستها خواهان چنین طرحی شدند و اعراب نیز در پی این خبر دست به شورش زدند. ترور اندروز،^{۳۱} کمیسر انگلستان، منجر به برقراری حکومت نظامی و سرکوب شدید اعراب گشت. انگلستان اعلام کرد که به طرح تقسیم مقید نیست مسئله مهم اینکه، با اوضاع و شرایط بین المللی و در آستانه قرار گرفتن جنگ جهانی دوم، انگلستان نمی توانست مردم عرب را از خود بیگانه کند. آلمان و ایتالیا شدیداً به تبلیغات خود علیه انگلستان ادامه می دادند و به دنبال کسب حمایت از سوی اعراب بودند. دیری نگذشت که با انتشار کتاب سفید ۱۹۳۹، از سوی انگلستان، مخالفت اعراب و صهیونیستها به اوج رسید. کنفرانس لندن خود آغازی بر این اختلاف بود. اعراب در این کنفرانس شرکت کردند تا با مذاکره با صهیونیستها و سایر دول راه حلی برای فلسطین بیابند. چمبرلین با اعراب و یهودیان دیدار کرد اما هیچ راه حلی از سوی آنها پذیرفته نشد.^{۳۲} با انتشار کتاب سفید که در آن فلسطین

مستقل، مرکب از یهودیان و اعراب پیشنهاد شده بود،^{۳۳} همکاری انگلستان و صهیونیسم به مرحله پایانی خود رسید. بنابراین، به جز همکاری اجباری و از روی ناچاری صهیونیستها با انگلستان در طول جنگ جهانی دوم، مخالفت اعراب و اقدامات تروریستی گروه ایرگون علیه منافع انگلستان در فلسطین به شدت بالا گرفت. آژانس یهود، سیاست جدید دولت انگلستان را به منزله رها کردن صهیونیسم دانست. بن گوریون در خاطرات خود گفته است: «دیگر شکی برای من باقی نمانده بود که مرکز کار سیاسی ما از انگلستان به آمریکا نقل مکان کرده است. چرا که آمریکا در صدد بود رهبری دنیا را به عهده بگیرد و بزرگ‌ترین و با نفوذترین مرکز یهودیان پراکنده در جهان در آنجا یافت می‌شد.»^{۳۴} در آمریکا نیز تبلیغات گسترده‌ای علیه لندن و کتاب سفید، از سوی وایزمن، رهبر صهیونیستها سازماندهی می‌شد و به طور کلی تمام صهیونیستها از سال ۱۹۴۲ به بعد، به ادامه مبارزه دوجانبه علیه اعراب و انگلستان به منظور تبدیل فلسطین به «موطن ملی یهود» معتقد شدند.

ب. گرایش صهیونیسم به آمریکا و تشکیل دولت اسرائیل

با انتشار کتاب سفید و شروع جنگ جهانی، به نظر صهیونیستها، دیگر جایی برای سیاست دوپهلوی انگلستان در راضی کردن اعراب و یهودیان وجود نداشت. مبارزات مسلحانه ادامه پیدا کرد و صهیونیستها، سالهای جنگ را بهترین فرصت برای تشکیل دولت یهود دانستند و بنابراین به برنامه و حامی جدیدی در صحنه جهانی نیازمند بودند. یهودیان می‌توانستند حمایت سیاسی ایالات متحده را در رابطه با مبارزه با انگلستان کسب کنند. همچنین از کمکهای مالی یهودیان آمریکا که غنی‌ترین یهودیان جهان بودند، برخوردار می‌شدند. با شروع جنگ جهانی دوم، به ۱۶۹ هزار نفر از یهودیان اروپای مرکزی اجازه داده شد که به ایالات متحده که ۱۳۰ میلیون نفر جمعیت داشت، وارد شوند. روزولت و همسرش از مهاجرین حمایت کردند.^{۳۵} قبلاً نیز در دوره ویلسون، لویی براندیس، یکی از شخصیت‌های برجسته دولت ویلسون و عضو دیوان عالی کشور، نقش زیادی در تأیید اعلامیه بالفور، از سوی ویلسون قبل از صدور آن در نوامبر ۱۹۱۷ داشت. وی در یکی از سخنرانیهایش اظهار داشته

بود: «کم کم دریافت‌ام برای اینکه آمریکایی خوبی باشیم، باید یک یهودی خوب باشیم و برای یک یهودی خوب بودن باید صهیونیست شد.»^{۳۶} در ضمن، صهیونیست‌های سرمایه‌دار آمریکا با نفوذ در دستگاه‌های اداری و حکومتی توانستند نقش لابی یهودی را کسب کنند. ویلسون خود به اصرار برث شالوم، مسئله باز پس دادن فلسطین به یهودیان را مورد توجه قرار داد و پس از پایان جنگ جهانی اول نیز با طرح جهانی تعهد به همکاری با کشورهای در حال توسعه به سیاست آرمان‌گرایی خود پرداخت. حمایت ویلسون از جنبش صهیونیستی را گاه «به خاطر انتخاب وی به مقام ریاست جمهوری»^{۳۷} می‌دانند که بعید می‌نماید، چرا که نه تنها نفوذ لابی یهودی در آن زمان اندک بود، بلکه اصول سیاست خارجی ویلسون هنوز به سیاست‌دهی باز^{۳۸} نزدیک نشده و در حد همان سیاست آرمان‌گرایانه بود.

محیط و فضای ایالات متحده را می‌توان در رشد آزادانه صهیونیسم موثر دانست. نفوذ صهیونیست‌ها در آمریکا با بنیان‌گذاری مکتب «صهیونیسم تجدید نظر طلب» توسط ژابوتینسکی از دهه ۱۹۲۰ به بعد افزایش یافت. این گروه خواهان تشکیل فوری سازمان‌های نظامی برای آزادسازی فلسطین از راه نظامی بودند. در سپتامبر ۱۹۲۲ نیز کنگره آمریکا، قطعنامه‌ای در موافقت با تاسیس یک موطن ملی یهودی در فلسطین تصویب کرد.^{۳۹} گسترش نفوذ سرمایه‌داران آمریکایی در خاورمیانه، درک اهمیت موقعیت راهبردی منطقه از سوی محافل حکومتی و رشد تصاعدی سازمان‌های صهیونیستی در آمریکا به نفوذ محافل صهیونیست در دولت آمریکا کمک کرد. طی جنگ جهانی دوم، آمریکا به حمایت از متفقین پرداخت و یهودیان نیز پشتیبانی خود را از این دولت ادامه دادند. چنانچه طبق بررسی‌های انجام شده، طی این سالها، روزولت بیش از ۹۰ درصد از آراء یهودیان را به خود اختصاص داد. خاخام وایزمن، ضمن طرفداری از وی می‌نویسد: «او هنوز دوست ما است، حتی اگر آن طور که ما آرزو داریم موثر و کارآمد عمل نکند.»^{۴۰} علاوه بر حمایت دولت روزولت از صهیونیست‌ها، روابط ایالات متحده و عربستان سعودی نیز در حال شکل‌گیری بود. عربستان ضمن کمک از آمریکا، امتیاز کمپانی آرامکورا به این دولت واگذار کرد. روس‌ها همواره این نزدیکی تنگاتنگ آمریکا و عربستان سعودی را از آغاز تا کنون، به منزله «دیپلماسی دلاری» قلمداد می‌کردند.^{۴۱} با این

حال، روزولت مسئولیت خاورمیانه را به عهده انگلستان می‌دانست و در دیدار از وایزمن تنها اشاره کرد که، وی تنها قادر خواهد بود نیروهای انگلستان را تجهیز کند. در واقع سیاست خارجی کشور، راضی نگه داشتن جهان عرب را ضروری تشخیص داده بود.^{۴۲}

راهبرد جدید صهیونیستها، در برنامه «بیلت مور» ۱۹۴۲ طرح ریزی شد. مقدمات کار برنامه بیلت مور که نشانه اتحاد میان سازمان جهانی صهیونیسم و صهیونیستهای آمریکایی، بعد از روی گرداندن آنها از انگلستان بود، در اوت ۱۹۳۹ فراهم شد. کنفرانس بیلت مور، حاصلی از تلاش شورایی مرکب از صهیونیستها و هیأت یهودیان آمریکا یعنی «شورای اضطراری صهیونیستهای آمریکا» بود. در این مرحله بود که صهیونیستها خواهان حقوق سیاسی شدند که هدف آن، ایجاد یک کانون ملی کوچک در فلسطین برای یهودیان و تبدیل کلیه خاک فلسطین به کشوری یهودی بود.^{۴۳} در بند ششم می‌خوانیم که «برنامه بیلت مور پیوند تاریخی مردم یهود با فلسطین را به رسمیت می‌شناسد».^{۴۴} برنامه بیلت مور به فلسطین آورده شد و در این رابطه بن‌گوریون، رئیس کمیته اجرایی آژانس یهود، توانست حمایت اکثر صهیونیستها را به دست آورد و آن را به عنوان راهبرد سیاست جدید صهیونیسم، مورد پذیرش قرار داد.^{۴۵} به دنبال آن، بخش افراط‌گرای جامعه یهودیان فلسطین، در سازمانهایی چون ایرگون به رهبری مناخیم بگین و گروه اشترن گرد آمده و مبارزه علیه انگلستان را ادامه دادند تا آنها را وادار به ترک فلسطین کنند.^{۴۶}

در آمریکا نیز صهیونیستها همچنان به فعالیت خود ادامه دادند. در حدی که در فاصله سالهای ۱۹۴۳ و ۱۹۴۴، همزمان با بحبوحه جنگ، احزاب جمهوری خواه و دموکرات، با توجه به مسئله انتخابات و تعداد آراء یهودیان، هر دو از باز شدن درهای فلسطین بر روی یهودیان حمایت می‌کردند و رئیس جمهور نیز اضافه کرد «اگر دوباره انتخاب شوم به تحقق آن کمک خواهم کرد».^{۴۷} حتی روزولت در کنفرانس برمودا (Bermuda) ضمن دعوت از چرچیل، از وی خواست تا همه موانع را از سر راه این مشکل جهانی بردارد. با این حال، حتی با وجود اصرار یهودیان نسبت به راه حل مسئله پناهندگی و تاسیس یک دولت یهودی، اعضای کنگره معتقد بودند که این قطعنامه‌ها هیأت اجراییه را متعهد نمی‌سازد؛ چرا که چنین تصمیمهایی

به خصومت پایدار اعراب و اسرائیل و به نابودی منافع آمریکا (نفت) در خاورمیانه خواهد انجامید.^{۴۸} روزولت از یک سواز جهان عرب و از سویی دیگر از صهیونیستها حمایت می کرد، اما همواره راه حل نهایی را به زمان پس از جنگ موکول می نمود. وی در برابر اعراب اعلام کرد «موضع ایالات متحده تایید گر کتاب سفید نیست و یک موضع نسبی نسبت به آن دارد.»^{۴۹} با ادامه نگرانی اعراب، روزولت نامه ای به ابن سعود نوشت و در آن اظهار داشت: «به یقین اعلیحضرت به خاطر می آورند که در جریان مذاکرات اخیر به ایشان اطمینان دادم، تا آنجا که به من به عنوان رییس قوه مجریه این دولت مربوط است، اقدامی صورت نخواهم داد که نسبت به مردم عرب خصمانه باشد.»^{۵۰} در کنار این تعهدات، در سال ۱۹۴۵، کاخ سفید به خاخام وایز^{۵۱} رهبر برجسته یهود اطمینان داد که رییس جمهور هنوز به وعده خود وفادار است و وایز نیز به رییس جمهور اطمینان داد که تنها یک میلیون یهودی در آینده نزدیک به فلسطین وارد خواهند شد و این بر منابع موجود اقتصادی فشار وارد نخواهد کرد، و ادامه داد که یهودیان در تصرف نواحی تنها به فلسطین اکتفا خواهند کرد. این در شرایطی بود که ابن سعود نیز ضمن مخالفت با مهاجرت یهودیان، عنوان کرده بود «اعراب ترجیح می دهند بمیرند تا اینکه بخواهند سرزمینشان را تسلیم یهودیان کنند.»^{۵۲}

طی سالهای جنگ جهانی دوم، ساختار سیاسی صهیونیسم با بنیان نظامی محکمی طرح ریزی شد. ۲۷ هزار سرباز یهودی ای که طی جنگ به انگلستان خدمت کرده بودند، رهبری سیاسی صهیونیسم را قادر ساخت که با همین تعداد نیرو به مبارزه با انگلستان بپردازد. در واقع جنگ روبروی میان رهبران یهود و مقامات انگلیسی به خاطر مهاجرت غیرقانونی بود و بن گوریون در این زمان آشکارا مبارزه علیه این کشور را در فلسطین برعهده گرفت.^{۵۳} حزب کارگر انگلستان دیگر خود متقاعد شده بود که باید فلسطین را ترک کند. بنابراین در ۱۳ نوامبر ۱۹۴۵، بوین وزیر خارجه انگلستان تشکیل کمیسیون تحقیق^{۵۴} آمریکایی-انگلیسی را اعلام کرد: این کمیسیون مرکب از ۶ آمریکایی و ۶ انگلیسی بود و مأموریت داشت ضمن بررسی وضع یهودیان اروپا، برای مسئله فلسطین راه حل پیدا کند. ترومن اصرار داشت که فلسطین کانون و مرکز این تحقیق قرار بگیرد.^{۵۵} این کمیته ضمن

بررسی اوضاع فعلی، به کشورهای عربی سفر کرد و با شورای عالی عرب به مذاکره پرداخت. در نهایت در مارس ۱۹۴۶ به لوزان سوئیس رفت و گزارش خود را ارائه داد. این گزارش شامل ۹ توصیه در رابطه با مسایل مختلف فلسطین بود. این کمیسیون خواستار پذیرش صدها هزار مهاجر یهودی به فلسطین شده و تاکید کرد فلسطین نه دولتی یهودی باشد و نه فلسطینی. قانون انتقال اراضی که مانع خرید زمین از سوی یهودیان می شد را لغو و بر غیرقابل انکار بودن موطن ملی یهود تاکید کرد. توصیه های این کمیسیون، منجر به اختلاف و درگیری اساسی اعراب و یهودیان شد. یکی از مسایل مهم اینکه، اعضای این کمیته که از طرفداران صهیونیسم بودند، بین سرنوشت اشخاص بدین مسکن اروپا و یهودیان فلسطین پیوند برقرار ساختند.^{۵۶}

ایالات متحده و در رأس آن ترومن، این گزارش را پذیرفت و به سرعت خواستار پذیرش صد هزار مهاجر یهودی به فلسطین شد. وی از اتلی خواست تا اجازه دهد این مهاجرین به فلسطین بروند و خود نماینده ای به نام هریسون^{۵۷} به اروپا فرستاد تا وضعیت پناهندگان یهودی را بررسی کند. از این رو، توجه خاص ترومن به مسئله پناهندگی، دستاویز خوبی برای صهیونیستها شد و این راهبرد خوبی برای صهیونیستها در تشکیل دولت بود.^{۵۸} اصرار یهودیان بر ترومن در راستای حمایت از مهاجرت آنها، گاه به رفتار انسان دوستانه ترومن نسبت داده می شود. درک ترومن از این موضوع از اعتقاد او بر اصل حق تعیین سرنوشت ناشی می شد. بنابراین، گاه از استقرار مجدد یهودیان در فلسطین حمایت می کرد و از سویی نگران وضعیت اعراب و مخالف استفاده از نیروی نظامی آمریکا در منطقه بود.^{۵۹} گاه نیز رفتار متناقض ترومن را به مسئله انتخابات و رأی لابی یهودی نسبت می دهند. ضمن اینکه نمی توان این عامل مهم را از نظر دور داشت، می بایست خاطر نشان کرد که، تغییر سیاست خارجی آمریکا، از انزوا طلبی قبل از جنگ به سوی درهای باز و روند سلطه گری در جهان، خود زمینه ای برای اجرای سیاستهای آمریکا بود. در واقع موضع پیوسته متغیر آمریکا به طور عمده معلول منافع متضاد داخلی بود. به طور کامل از سوی حزب دموکراتیک بر موضع ترومن فشار می آمد و وی برای به دست آوردن آراء بعدی باید بر این حزب تکیه می کرد.^{۶۰} حتی ترومن به قیمت به مخاطره انداختن سیاست «منع گسترش نفوذ سیاسی» و برنامه آمریکایی ترمیم اروپا، منافع درازمدت

اقتد ادی و راهبردی کشورش را تحت اشغال منافع کوتاه مدت سیاسی خود قرار داد.^{۶۱} این در حالی بود که وقتی ترومن از مهاجرت یهودیان حمایت می کرد، وزارت دفاع مخالف این امر بوده و تخمین زده بود که اگر درهای فلسطین به روی یهودیان باز شود، به چهار صد هزار نیروی نظامی نیاز خواهد بود تا به برقراری نظم و قانون در آنجا کمک کند و آمریکا فقط می تواند سیصد هزار نفر تامین کند.^{۶۲}

به رغم اصرار صهیونیستها و ایالات متحده راجع به مهاجرت یهودیان، انگلستان آن را نپذیرفت. اعراب نیز که پیشنهادهای آنها مورد پذیرش کمیسیون قرار نگرفته بود، به شدت اعتراض کردند و هیأت نمایندگی عرب، نامه ای اعتراض آمیز به وزارت خارجه آمریکا نوشت و عنوان کرد که: «موضع سیاست ترومن در تضاد با تعهدات پیشین است.»^{۶۳} اما ترومن مدعی شد که حمایت از موطن ملی یهود، سیاست دایمی آمریکا بوده و سایر تعهدات را تکذیب کرد. در نتیجه برای نخستین بار، رئیس جمهور آمریکا، رسماً مسئولیت علنی در حل و فصل مسئله فلسطین را بر عهده گرفت. در واقع نامه ترومن به ابن سعود، نخستین سند دیپلماتیکی است برای قدرت خارجه ای که در آن ایالات متحده، تعهدات تاریخی اش را نسبت به موطن ملی یهود اعلام کرد.^{۶۴}

این تناقضات در سیاست ترومن، نشان دهنده فقدان یک نگرش صحیح و دقیق نسبت به مسئله اعراب و یهود بود. ترومن از جهتی هدف خود را تحقق اعلامیه بالفور و نجات قربانیان نازی دانسته و سیاست آمریکا را مبتنی بر تامین صلح می داند، و از سویی دیگر در قبال اعراب از موضع روشن و واضحی برخوردار نیست، و البته مبارزه صهیونیستها در فلسطین علیه مقامات انگلیس ادامه پیدا کرد. کابینه انگلستان به دولت قیم اجازه داد که به سرکوب گروههای صهیونیست اقدام کند. بنابراین دفتر مرکزی آزانس یهود و دفتر اصلی آن در تل آویو به محاصره درآمد و تصرف شد. ۲۷۰۰ نفر از اعضا و رهبر برجسته آن، بن گوریون، دستگیر و هدف این عملیات، سرکوب تروریسم و برقراری نظم توصیف شد. در آمریکا نیز فشار صهیونیستها که خواهان آزادی رهبران خود بودند، بیشتر شد. با این حال، انگلستان به مقاومت خود ادامه داد و حتی عنوان کرد که تحریکات آمریکا برای فرستادن صد هزار مهاجر

یهودی به فلسطین، بدین خاطر صورت می‌گیرد که ایالات متحده نمی‌خواهد آنها را در نیویورک بپذیرد. با ادامه سختگیریها از سوی انگلستان، آمریکا و انگلیس در ژوئیه ۱۹۴۶ طرح موریسون - گرادى^{۶۵} را رایه دادند. براساس این طرح، فلسطین به چهار بخش تقسیم می‌شد: یک بخش عربی و یک بخش یهودی و بخش نقب و قدس؛ هر استان عربی و یهودی دارای حکومت ملی خودمختار و مجلس قانون گذاری می‌شد. یک حکومت مرکزی اداره بخش قدس و صحرای نقب را بر عهده می‌گرفت، مهاجرت صد هزار نفر پذیرفته و آمریکا مسئولیت کامل آنها را به عهده می‌گرفت.^{۶۶} اجرای طرح موریسون - گرادى به همکاری آمریکا و پذیرش آن از سوی اعراب و صهیونیستها بستگی داشت. صهیونیستها با این طرح مخالفت کردند و ترومن نیز دچار تردید شد. ربی سیلور، از یهودیان متنفذ آمریکا، در یک مصاحبه رسانه ای عنوان کرد که «یهودیان متنفذ بر کنگره و اعضای کمیته تحقیقاتی از ترومن خواستند کمی اوضاع را تعدیل کند.» وی همچنین هشدار داد «رهبران حزبی در نیویورک از پیامدهای محتمل در انتخابات نیویورک آگاه باشند.» ترومن نیز پس از اجلاس با وزرای دارایی و جنگ در مورد فلسطین اعلام کرد که: «وی این مباحث را به تعویق می‌اندازد و بنابراین به دولت انگلستان اطلاع داد که: «من نمی‌توانم حمایت رسمی ای از طرح کمیته مشترک انگلیسی - آمریکایی، در شکل فعلی اش داشته باشم. مخالفت در کشور شدت یافته و ممکن است در طرفداری از آن تجدید نظر صورت گیرد، تا مورد حمایت موثر واقع گردد.»^{۶۷} به گفته هندرسون از وزارت خارجه، «نمایش رقت انگیز ضعف و ناتوانی در سیاست خارجی، ناشی از ضعف و ناتوانی مراکز تصمیم گیری سیاستهای داخلی است.»^{۶۸} جالب اینکه، از افرادی که نقشی در تصمیم گیری سیاسی نداشتند، ولی در تصمیم گیری و سیاست گذاری ترومن نقش بسیار موثر و به سزایی داشتند، کلارک کلیفورد^{۶۹} بود. وی همواره تشویق کننده ترومن در حمایت از گروههای صهیونیسم بوده و سعی زیادی در این زمینه نمود.^{۷۰} این مسئله به ناتوانی در برابر محافل قدرتمند صهیونیستی در سال انتخاباتی مطرح می‌شود. دولت انگلستان در ۱۰ سپتامبر ۱۹۴۶، جلسه ای در لندن تشکیل داد تا توافق نهایی را میان اعراب و یهودیان ایجاد کند، ولی آمریکا با سیاستی غیرقطعی به کار خود ادامه می‌داد، حتی هنگامی که

انگلستان، استفاده از نیروی نظامی آمریکا را در منطقه پیشنهاد داد، آمریکا نپذیرفت؛ چرا که وزارت دفاع رأی داد که وجود سربازان آمریکایی در منطقه، باعث تضاد منافع بریتانیا و آمریکا در خاورمیانه خواهد شد و بدین ترتیب حتی شوروی قادر خواهد شد، در طرفداری از اعراب، جایابی در منطقه بیابد.^{۷۱} جیم فارستال، وزیر دفاع، همواره این گرایشهای ترومن را مخالف با منافع ملی ایالات متحده در منطقه می دید. وی با هرگونه سیاست جنگی و مخالفت با اعراب، مخالف بود؛ چرا که منافع نفتی را در خطر می دید، به نظر فارستال، این مسئله حتی طرح مارشال را در اروپا به خطر می انداخت.^{۷۲} اما در نهایت، این سیاست غیر قطعی در اوایل اکتبر با چانه زنی صهیونیستها در آستانه انتخابات نیرو گرفت. صهیونیستها که به رهبری بن گوریون طرح تقسیم را ارایه داده بودند، موفق شدند آن را به ترومن بقبولانند و ترومن بدین نحو، مهاجرت صد هزار یهودی و طرح تقسیم را پذیرفت و اعلام کرد که «این راه حل از میان سایر خطوط، ضامن حمایت عقاید عمومی در آمریکا خواهد بود.»^{۷۳} در پی مذاکرات دو جانبه، که عملاً هیچیک به نتیجه ای هم نمی رسید، بوین، وزیر خارجه انگلستان، آخرین طرح را به اعراب و یهودیان ارایه داد. براساس این طرح، فلسطین به استانهای عرب و یهود تقسیم می شد و استانها از خودگردانی برخوردار می شدند. انگلستان طی ۵ سال، انتقال ۹۶ هزار مهاجر یهودی را می پذیرفت و پس از ۵ سال زمینه تشکیل یک کشور واحد عرب-یهود فراهم می شد. این پیشنهاد نیز پذیرفته نشد و در نتیجه بوین در ۲۶ فوریه ۱۹۴۷، در مجلس عوام اعلام نمود که «نظام قیمومیت قادر به حل مسئله فلسطین نیست و دولت اعلیحضرت تصمیم گرفته است که کل قضیه را به سازمان ملل متحد ارجاع دهد.»^{۷۴}

سال ۱۹۴۷ در واقع بن بست برای انگلستان، آمریکا و فلسطین بود. هر راه حل با مخالفت گروهی روبه رو می شد که منافع خود را در خطر می دید. در این زمان عقب نشینی به عنوان یک گزینه روشن می توانست به عنوان دعوتی آشکار از هر نوع نیروی خارجی برای حل مسئله فلسطین قلمداد شود. مقامات آمریکایی از این ارجاع خرسند بودند. آپسون اذعان کرد که «دولت آمریکا به دلایل داخلی و جز آن، به این نتیجه رسیده است که حمایت از راه حل مسئله فلسطین در سازمان ملل با درخواست تقسیم و تشکیل یک دولت قابل دوام یهودی

آسان تر است.^{۷۵} در واقع تصمیم بریتانیا به ترک یونان و ترکیه، شروع شگفت انگیز فعالیت آمریکا قلمداد می‌شود. در ۱۲ مارس ۱۹۴۷ بود که ترومن از کنگره خواست تا برنامه حمایت از ترکیه و یونان را مورد تأیید قرار دهد. این طرح که به عنوان رهنامه (دکترین) ترومن شناخته شد، اساس سیاست نگه‌دارنده را در خاورمیانه طرح کرد. کنگره مبلغ ۴۰۰ میلیون دلار را برای ترکیه و یونان در نظر گرفت.^{۷۶}

در راستای ارجاع مسئله فلسطین به سازمان ملل، آمریکا پیشنهاد کرد کمیته‌ای تشکیل شود و پنج عضو دائمی سازمان ملل به دلیل منافی که در آن دارند، از شرکت در آن محروم گردند. با حمایت انگلیس از این پیشنهاد، کمیته ویژه‌ای در مورد فلسطین تحت عنوان «کمیته ویژه سازمان ملل متحد در مورد فلسطین»^{۷۷} تشکیل شد و اعراب نیز به دلیل عدم بی‌طرفی از شرکت در آن محروم شدند. در این کمیته یازده کشور (استرالیا، کانادا، چکسلواکی، گواتمالا، هند، ایران، هلند، پرو، سوئد، اروگوئه و یوگسلاوی) شرکت داشتند. نشست ویژه مجمع عمومی از ۲۸ آوریل تا ۱۵ مه به طول انجامید و قرار شد شورای عالی عرب و آژانس یهود هم مسایل خود را مطرح کنند. این کمیته ویژه گزارش خود را در ۳۱ اوت ۱۹۴۷ به پایان رساند. در این گزارش ضمن تحلیل راه‌حلهای قبلی، برای مسئله فلسطین، راه‌حلهای دیگری نیز مطرح شد:

- پایان قیمومیت و اعطای استقلال؛

- ساخت سیاسی کشور مورد نظر باید دموکراتیک بوده و مبتنی بر اصل نمایندگی متکی بر قانون اساسی باشد؛

- جلوگیری از اعمال تهدید و نیروی قهریه؛

- حفظ وحدت اقتصادی فلسطین برای توسعه حیات کشور و منافع مردم آن؛

- حفظ ویژگی اماکن مقدسه؛ و

- ارایه راه حل قطعی از سوی مجمع عمومی سازمان ملل برای مسئله دو میلیون و

پانصد هزار آواره یهودی.^{۷۸}

به دنبال ارایه این طرح، بین کشورهای عضو اختلاف نظر رخ داد و به دو گروه اقلیت و

اکثریت تقسیم شدند. اکثریت، طرح تقسیم فلسطین به دو کشور مستقل عرب و یهود را همراه با یک منطقه بین المللی در بیت المقدس ارایه داد. وحدت اقتصادی کل فلسطین از طریق کسب «اتحادیه» اقتصادی حفظ می شد. همچنین منطقه عرب و یهود، طی یک دوره انتقالی مستقل می شدند.^{۷۹} منطقه عرب شامل: جلیله غربی، فلسطین مرکزی و قسمتی از دشت ساحلی، از اشدود تا مصر می شد و کشور یهود، جلیله شرقی و کرانه باختری از عکا تا شمال اشدود (از جمله حیفا) و صحرای نقب، شامل بئر شبع و بخشی از غزه را در بر می گرفت. شهر بیت المقدس زیر نظر سازمان ملل اداره می شد. این طرح بیش از ۴۵ درصد از جمعیت عرب را در دولت تعیینی یهود باقی می گذاشت و دو دولت را ملزم به وحدت اقتصادی به عنوان شروط استقلالشان می کرد.^{۸۰} گروه اقلیت، تقسیم فلسطین را غیر عملی و غیر موثر دانست و پیشنهاد یک کشور مستقل فدرال را در فلسطین ارایه داد. قرار بر این بود که این کشور فدرال با مرکزیت اورشلیم تحت کنترل اعراب و یهود باشد و در صورت اختلاف مسئله به یک هیأت داورى که متشکل از ۵ داور عرب و ۳ یهود بود، ارجاع می شد.^{۸۱}

اعراب، کمیته ویژه فلسطین را به ظرفداری از صهیونیستها متهم کرد. اعراب معتقد بودند که حقوقشان نقض شده و این را خلاف اصول دموکراسی می دانستند، قیومیت را بی اعتبار دانسته و خواهان ارجاع این مسئله به دیوان دادگستری بین المللی لاهه شدند.^{۸۲} اما در برابر این مخالفتها از سوی اعراب، صهیونیستها به شدت در حمایت از طرح اکثریت فعال شدند. سازمان اطلاعات ایالات متحده نیز این امر را بدیهی می دانست که مجمع عمومی طرح تقسیم اکثریت را به تصویب خواهد رساند.^{۸۳} دولت آمریکا معتقد بود که: طی این دوره انتقالی، وقت دارد در مورد اعزام نیرو به فلسطین تصمیم بگیرد. تردید فعلی به این خاطر بود که با ورود نیروی نظامی آمریکا به منطقه، شوروی اعراب را مورد حمایت خود قرار داده و منافع نفتی آمریکا در معرض خطر قرار گیرد. دین راسک به شدت معتقد بود که «آمریکا می تواند با دخالت در این امر، اعتبار خودش را بالا برده و بعد از تقسیم از مسئولیت شانه خالی کند.» در حالی که کلیفورد، با تلاش فراوان، سعی در پذیرش این طرح از سوی آمریکا را داشت.^{۸۴} مارشال در دولت ترومن، نگران منافع دراز مدت ایالات متحده بود و تحت فشار در جهت تغییر

مواضعش، تنها توانست به نمایندگان دولت در سازمان ملل توصیه کند که «دستشان را رو نکنند».^{۸۵} در ۲۳ سپتامبر ۱۹۴۵، مجمع عمومی سازمان به پیشنهاد دبیرخانه سازمان، مسئله فلسطین را به کمیته ویژه ای در مورد فلسطین ارجاع داد که تمامی اعضای سازمان در آن عضو بودند. بعد از مذاکرات بسیار، طرح اصلاح شده تقسیم با ۲۵ رأی موافق و ۱۳ رأی مخالف به تصویب رسید. در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ نیز مجمع عمومی در اجلاس خود، طرح کمیته فلسطین را برای تقسیم با ۳۳ رأی موافق در برابر ۱۳ رأی مخالف تصویب کرد.^{۸۶} در این میان، نقش ایالات متحده در سازمان ملل و نقش صهیونیست‌ها در فلسطین امنیت ویژه ای دارد. از تاریخ ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ تا ۱۵ می ۱۹۴۸، ایالات متحده از سویی گرفتار فشار صهیونیست‌های آمریکا و از سویی دیگر با مخالفت بعضی ارگانهای دولتی روبه رو بود.^{۸۷} البته خود ترومن، ضمن آگاهی به این مسئله که جورج کنان به آن اشاره کرده و حمایت آمریکا از اسرائیل را بهانه حضور روس‌ها در خاورمیانه می‌دانست، عنوان کرد: «طرح تقسیم به معنای ابزار صلح نخواهد بود و جنگ عظیم در میان اعراب و یهود، اجتناب‌ناپذیر خواهد بود».^{۸۸}

در واقع در همین جنگها بود که شوروی می‌توانسته اعراب را مورد حمایت قرار داده و در این منطقه راهبردی، رقیب منافع ایالات متحده قرار بگیرد. وایزمن طی نامه ای به ترومن اعلام داشت که: حکومت موقت دولت یهود به وجود خواهد آمد. «بنابراین، این نامه پیشنهاد کننده این مسئله بود که ایالات متحده با شناسایی جدیدترین دموکراسی جهان، رهبری را به دست گیرد. ترومن دیگر به رغم رأی مخالف وزارت امور خارجه، تصمیم خود را در شناسایی دولت اسرائیل گرفته بود.^{۸۹} بعد از آن نیز، به دستور مستقیم کاخ سفید، کارمندان آمریکایی می‌بایست به طور مستقیم یا غیرمستقیم برای کسب اکثریت لازم در رأی گیری نهایی، فشار وارد می‌کردند. در این مورد جیمز فارستال عنوان کرد: «شیوه‌های به کار برده شده برای وارد کردن فشار و بهبود ساختن ملل دیگر در سازمان ملل متحد، به وضاحت نزدیک می‌شد».^{۹۰} از سویی، اعراب در نیمه دوم ژانویه ۱۹۴۸ آماده به جنگ شده و نیروهای چریکی از سوریه وارد فلسطین شدند. صهیونیست‌ها نیز در مقابل، یافا و حیفا را اشغال کردند. کمیته فلسطین به شورای امنیت گزارش داد که نمی‌تواند بدون مقاومت مسلحانه به وظایف خود عمل کند.

هاگانا، ارتش رسمی صهیونیستها، به کمک کشورهای خارجی به ویژه ایالات متحده، عملیات خود را آغاز کرده بود. در ۱۹ آوریل ۱۹۴۸، صهیونیستها روستای دیرباسین را مورد حمله قرار دادند و ساکنان دهکده به وسیله گروههای تروریستی ایرگون به رهبری مناخیم بگین، قتل عام شدند.^{۹۱}

این حمله به هدف دستیابی به بزرگراه اورشلیم به تل آویو انجام شد و به طرح دی معروف بود. بعدها بگین در کتاب خود طغیان: سرگذشت ایرگون می نویسد: «بدون پیروزی دیرباسین، کشور اسرائیل به وجود نمی آمد.»^{۹۲} سرانجام در ۱۵ مه ۱۹۴۸، دوران قیمومیت به پایان رسیده و هیچ سازمانی برای پر کردن خلاء سیاسی در فلسطین دیگر وجود نداشت. صهیونیستها یک شورای موقت حکومتی مرکب از ۳۸ عضو تاسیس کردند و بن گوریون مقام نخست وزیری و وزارت دفاع را برعهده گرفت. وی در خاطرات خود خاطرنشان می سازد: «در ساعت ۴ بعد از ظهر استقلال یهودیان اعلام و دولت اسرائیل تاسیس شد.» وی دروازه های فلسطین (اسرائیل جدید) را بر روی مهاجرین باز اعلام کرد و خواهان صلح با همسایگان عرب شد.^{۹۳}

شناسایی اسرائیل، از سوی ترومن گام مهمی در موفقیت اسرائیل بود؛ چرا که نه تصمیم و نه قطعنامه سازمان ملل، برای طرح تقسیم فلسطین و نه بیانیه یک جانبه بن گوریون راجع به استقلال یهود، هیچ شأن بین المللی به دولت یهود نداد. شناسایی از سوی یک ابر قدرت پس از جنگ جهانی دوم، آن هم دست کم به صورت سمبلیک، بدین معنا بود که دولت تازه تاسیس اسرائیل به جمع سایر ملل وارد و پذیرفته شده است. به دنبال تاسیس اسرائیل، ارتش اعراب وارد فلسطین شده و نخستین جنگ اعراب و اسرائیل به وقوع پیوست و بدین گونه بخشهای وسیعی از فلسطین به اشغال صهیونیستها در آمد و از سال ۱۹۴۸، کشمکش اعراب و اسرائیل بر سر فلسطین به مهم ترین عامل بحران خاورمیانه تبدیل شد.

ج. عوامل موثر بر رفتار ترومن در حمایت از تشکیل دولت ملی یهود

شناسایی دولت اسرائیل از سوی ایالات متحده و در رأس آن ترومن، حاصل نگرشهای متفاوتی بود که گاه ترومن را تحت فشار قرار می داد. همان طور که ذکر شد، وی در نوسان سیاست گذاری این برهه خاص، با مخالفت وزارت امور خارجه، وزارت دفاع و مقامات رسمی دیگر روبرو شد. مذاکرات سازش گرانه ترومن با صهیونیستها و مقاومت وی در برابر مقامات دیگر را می توان به طرق مختلف مورد تحلیل قرار داد. در واقع علت اصلی مخالفت با تصمیم ترومن را می توان افزایش خصومت اعراب، تشدید جنگ سرد و پیدایش بحران در خاورمیانه داشت. از طرف دیگر، شناسایی سریع اسرائیل از جانب واشنگتن در راستای تامین منافع اصلی دولت نبود. عده ای معتقدند که «تصمیم ترومن، بر اساس دیدگاههای سیاست داخلی بود، نه در نظر گرفتن منافع ملی آمریکا.» این عده نقش لابی یهودی را عامل مهمی در این رابطه می دانند. در حالی که ترومن، سیاست اخذ شده از طرف خود را به گونه ای می داند که این سیاست نه تنها صدمه ای به سیاست داخلی و روند حاکم بر منافع ملی وارد نخواهد کرد، بلکه موضع آمریکا را در صحنه بین المللی مستحکم خواهد نمود.^{۹۴}

تحلیل دیگری که مطرح شده مدعی این است که در دوره ترومن نگرش و دید صحیحی نسبت به اختلافات اعراب و صهیونیستها وجود نداشت.^{۹۵} اما به هر حال شرایط موجود در آن زمان، یعنی مهار کمونیسم شوروی، معامله آراء یهودیان و پیروزی بر دیپلماتهایی که سعی می کردند از ترومن جلو بزنند، انگیزه های کم و بیش معقولی برای تصمیم وی شدند. مهم اینکه خلاء قدرت موجود در منطقه باید پر می شد و در زمان پس از جنگ، این ایالات متحده بود که در چنین مقامی قرار داشت. آمریکا به عنوان قدرت برتر، می بایست در جریان حل اختلاف موجود در منطقه اقدام می کرد. به ویژه اینکه جمعیت زیاد یهودیان در فلسطین اسکان یافته و مسئله تشکیل یک دولت ملی دیگر به عنوان یک واقعیت تاریخی مطرح شده بود. علاوه بر فشار صهیونیستهای سیاسی آمریکا و خود اجرای سیاست درهای باز از سوی دولت، هرگونه تعلل، باعث نفوذ بلوک شرق در منطقه می شد. جورج کنان هر چند که عقیده داشت سیاست ترومن، ایالات متحده را به طرف یک مسئولیت یک جانبه در قبال بقاء اسرائیل

و درگیری با اعراب سوق می دهد،^{۹۶} با این حال از سویی دیگر سیاست نگه دارنده دولت مطرح شده و حمایت از اسرائیل در راستای همین برنامه بود. چرا که به رغم بی طرفی آمریکا، خواه ناخواه در بحبوحه جنگ سرد پای شوروی به منطقه باز می شد. ترومن بعدها عنوان نمود که «نظر به اینکه در فلسطین خلاء قدرت وجود داشت و از طرفی روس ها مشتاق بودند تا دولت یهودی را قبل از همه مورد شناسایی قرار دهند، به همین جهت من همراه با مارشال، لووت و راسک تصمیم گرفتم تا فی الفور دولت یهود را به رسمیت بشناسیم.»^{۹۷} در حالی که شواهد دال بر این است که مارشال، لووت و راسک، تا آخرین لحظات با موجودیت و شناسایی دولتی به نام اسرائیل مخالفت می کردند و عواقب آن را برای منافع ملی آمریکا مضر می دانستند.^{۹۸}

یکی دیگر از مهم ترین مخالفتها، از سوی افرادی بود که منافع نفتی آمریکا در خاورمیانه را در خطر می دیدند. روسای ستاد مشترک ارتش چنین استدلال می کردند که سیاست موجود، باعث نفرت اعراب از آمریکا خواهد شد و به دنبال آن از دست دادن منابع نفتی را به همراه دارد و همچنین نفوذ روس ها در منطقه با این بهانه که می خواهند از طرح سازمان ملل در منطقه پشتیبانی کنند، پیامد بعدی آن است و بالاخره، نقیضاً برای حضور نیروهای نظامی آمریکا در فلسطین نتیجه کار است. وزارت خارجه نیز حضور این نیروها را مخرب دانست چرا که موقعیت آمریکا در یونان، ترکیه و ایران را به خطر می انداخت.^{۹۹} اجرای طرح مارشال نیازمند منابع نفتی خاورمیانه برای اروپا بود و از این لحاظ ترومن شوروی را تهدید کرد که از شمال ایران عقب نشینی کند، کمکهای مالی را به یونان و ترکیه فرستاد و سعی کرد روابط تنگاتنگ خود را با عربستان سعودی محفوظ نگه دارد.^{۱۰۰} سیاست ترومن براساس ملاحظات داخلی نیز از موضوعات دیگر مطرح شده است. فشار صهیونیستهای سیاسی ایالات متحده و نفوذ مقامات آنها در ارگانهای دولتی، همواره در سیاست گذاری نقش داشته است. ترومن خود در این باره می نویسد: «در تمام مدتی که در کاخ سفید اقامت داشتم، هرگز به اندازه این چند ماه تحت فشار قرار نگرفته بودم. پافشاری بعضی از رهبران افراطی صهیونیست، همراه با تبلیغات نیرومندی که از آنها حمایت می کرد و حتی توسل به حربه

تهدیدهای سیاسی، موجبات ناراحتی و کسالت مرا فراهم ساخت. رهبران صهیونیست و افراد متنفذ با سماجت و لختی ستیزه جویانه، از من خواستند به حمایت جدی و عملی از یهودیان برخیزم و حتی نیروی نظامی آمریکا را برای استقرار حکومت یهودی در فلسطین به کار گیرم.^{۱۱} در واقع، وقتی که گروههای ذی نفع متنوع اجتماعی، ملی، مذهبی و اقتصادی، علایق و منافع مربوطه شان را مورد حمایت و طرفداری قرار داده و اغلب مدعی اند که بهترین منافع کشور را تامین می کنند، صهیونیستها نیز در پی کسب منافع خود و در حمایت از منافع اسرائیل وارد عمل شده و از راههای مختلف آن را تامین می کنند و هنوز نیز دولت اسرائیل در مواقع بحرانی، متکی بر صهیونیستهای آمریکایی است.^{۱۲} حمایتهای مالی، نظامی و سیاسی از همان ابتدا میان دولت ترومن و صهیونیستها آغاز شد^{۱۳} به رغم بعضی محدودیتهای اعمال شده از سوی ترومن، دولت تازه تاسیس اسرائیل همواره از حمایت ایالات متحده برخوردار گردید.

دستاورد

عوامل تاثیرگذار بر سیاست خارجی آمریکا (در دوره و مکان مورد بحث)، متنوع و گاه متضادند. در دوره ترومن ما شاهد نگرشهای متفاوتی نسبت به سیاست خارجی در قبال اسرائیل هستیم. ایالات متحده آمریکا از دوره ویلسون به بعد دیگر به مرحله جدید برون گرایی و به رسوم و آداب بین المللی لیبرالی وارد شده بود. هم دردی با ملت‌های در بند و برقراری اصل دموکراسی همواره از آرمانهای سیاستمداران آمریکایی بوده است. درگیری و مشکلات حل نشده اعراب و یهودیان در فلسطین، فعالیت‌های سیاسی صهیونیستها در راستای تشکیل یک دولت ملی، رو به زوال رفتن قدرت امپراتوری بریتانیا طی جنگ جهانی یکم و دوم و از سویی دیگر، مطرح شدن ایالات متحده به عنوان یک قدرت برتر، رهبران اسرائیل را بدین سو سوق داد که برای عملی ساختن اهداف و حفظ امنیت اسرائیل و دریافت کمک‌های مختلف، باید خود را به یک کشور قدرتمند پیوند دهند. در واقع جهت گیری بن گوریون به سوی آمریکا، از اواسط جنگ جهانی دوم، به منزله سیاسی سازمان یافته و منظم آغاز شد و

صهیونیستهای مقیم آمریکا نیز به عنوان لابی یهودی نقش سازنده‌ای را در این باره ایفا کردند. با این حال، سیاست آمریکا در این برهه تنها برخورد با مسئله یهودیان و اعراب نبود. حفظ منافع ملی آمریکا همواره مد نظر سیاست مداران آمریکایی بود که در اوضاع و شرایط جنگ جهانی دوم و بستر حاصل شده از آن یعنی جنگ سرد، می‌بایست به شدت مراقبت گردد. انگلستان دیگر در خاورمیانه قدرتی محسوب نمی‌شد، آمریکا در رقابت با بلوک شرق و مهار کمونیسم باید در منطقه جایگزین می‌شد. بنابراین، حفظ منافع ملی آمریکا به ویژه در بحبوحه جنگ سرد، عامل بسیاری از تصمیم‌گیریهای سیاسی آمریکاست.^{۱۰۲} مباحثی که ترومن بامشاوران سیاسی خود، بر سر مسئله فلسطین و شناسایی و حمایت از اسرائیل در سال ۱۹۴۸ داشته به وضوح نشان دهنده آن است که شناسایی و حمایت از اسرائیل تازه تاسیس، به دنبال محاسبه سود و زیان این عمل برای ایالات متحده در منطقه خاورمیانه، به انجام رسید و این موفقیت همواره مطرح است که آمریکا از دوره ترومن یعنی از بدو تاسیس اسرائیل، متعهد به حفظ امنیت اسرائیل شده و تداوم سطح کمکها مصداق بر این واقعیت است. □

پاورقیها:

۱. یوری ایوانف، صهیونیسم، ابراهیم یونسی، ج دوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۳، ص ۱۴.
۲. ریچی اون دیل، ریشه جنگلهای اعراب و اسرائیل، ارسطو آذری، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۶، ص ۲۷ و ۲۱.
۳. روزبه گارودی، ماجرای صهیونیسم و صهیونیسم سیاسی، منوچهر بایت مختاری، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۴، ص ۱۱-۲.
4. Moshe Menuhin, *The Decadance of Judaismin Our Time*, New York: Exposition Press, 1965, pp.6-7.
5. *ibid.*
6. Moses Hess
7. Leo Pinsker
8. David Ben Gurion, *Israel: A personal History*, New York: Crowell Company, 1971, p.16.
9. Sir Monte Fiore.
۱۰. ناهوم سوکولوف، تاریخ صهیونیسم، ج ۱، داوود هیدری، تهران: موسسه مطالعات تاریخ معاصر، ۱۳۷۷، ص ۱۳۵.
۱۱. ریچی اون دیل، پیشین، ص ۲۵.
۱۲. جان کوئیگلی، فلسطین و اسرائیل: رویارویی با عدالت، سهیلا ناصری، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۲، ص ۹ و ۱۰.
13. Anti-Semitism.
۱۴. ناهوم سوکولوف، پیشین، ص ۶۹.
15. Fayez A. Sayegh, *Zionist Colonialism in Plaestine*, Beirut: PLO Research center, 1955, p. 3.
16. Ilan Pappé, *The Making of The Arab-Israel Conflict 1947-1957*, London and New York: Tauris Publishers, 2000, p. 2.
17. Edward W. Said, *The Question of Palestine*, London and Henley: Routledge Kagenpaul, 1980, p. 14.
۱۸. دیوید شون بام، ایالات متحده و اسرائیل، محمد رضا ملکی، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۱، ص ۲۸.
۱۹. همان، ص ۲۸.
۲۰. همان.
21. Hurewitz J.C: *Diplomacy in the Near and the Middle East, A Documentary Record 1955-1914*, New York: Princeton, Vol. 1, 1963, p.28.
۲۲. جان کوئیگلی، پیشین، ص ۶۲.
23. Henry Cattan, *Palestine and International Law*, London and New York: 1978, p.13.
24. Ellan Pappé, *op.cit.*, p. 45.
25. *ibid.*, p. 45.
26. *ibid.*, p. 61.
27. *ibid.*, p. 48.
28. *ibid.*, p. 59.
۲۹. ریچی اون دیل، پیشین، ص ۱۱۸.
۳۰. جان کوئیگلی، پیشین، ص ۳۶.
31. Anderson

۳۲. جورج لنچافسکی، روسای جمهور آمریکا و خاورمیانه از ترومن تا ریگان، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: نشر البرز، ۱۳۷۳، ص ۲۹.

33. Henny Cattan, *op.cit.*, p.13.

۳۴. جان کوئیگلی، پیشین، ص ص ۴۰-۳۸.

۳۵. دیوید شون بام، پیشین، ص ص ۴۱-۳۹.

36. Edward B. Glick, *Tringular Connection: America: Israel and American Jews*, London: George Allen and Unwn, 1982, p. 46.

۳۷. هشام شرابی، پیشین، ص ۶۵.

38. Open Door

۳۹. دیوید شون بام، پیشین، ص ۱۳.

40. Richard Stevens, *op.cit.*, pp. 93-94.

۴۱. هشام شرابی، پیشین، ص ۱۱۶.

42. Richard Stevens, *op.cit.*, p. 66.

43. *Ibid.*, p. IX.

44. *Ibid.*, p. 3.

۴۵. جرج لنچافسکی، پیشین، ص ۳۰.

46. Ilan Pappe, *op.cit.*, p. 61.

47. Richard Stevens, *op.cit.*, pp. 83-84.

48. *Ibid.*, pp. 45-53.

49. *Ibid.*, p. 79.

۵۰. غلامرضا وطن دوست، «امپریالیسم آمریکا: مسئله فلسطین»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دکتر علی شریعتی، شماره چهارم، سال پانزدهم، مشهد، ص ۵۱۹.

51. Wise

52. Richard Stevens, pp. 86-88.

53. Ilan Pappe, p. 50.

54. Anglo-American Committee of Injaiiri

55. Richard Stevens, *op.cit.*, p.140.

56. *op.cit.*, p.130.

57. Earl-G-Harrison

58. Richard Stevens, *op.cit.*, p.p. 135-138.

۵۹. جورج لنچافسکی، پیشین، ص ۳۲.

60. T.G Fraser, *The USA and the Middle East Since World war II*, The Macmillan Press LTD, 1989, p. 53.

۶۱. غلامرضا وطن دوست، پیشین، ص ۵۲۸.

۶۲. دیوید شون بام، پیشین، ص ۷۸.

63. Richard Stevens, *op.cit.*, pp. 157-158.

64. *Ibid.*, p. 158.

65. Morrison-Grady Plan.

۶۶. جورج لنچافسکی، پیشین، ص ۳۳۲.

67. Richard. Stevens, *op.cit.*, pp. 152-153..

۶۸. ریچی اون دیل، پیشین، ص ۱۶۸.

69. Clark Clifford.

70. T.G Fraser, *op.cit.*, p. 6.

71. Stevens Richard, *op.cit.*, pp. 48-69.

72. Fraser T.G, *op.cit.*, p. 13.

73. Stevens Richard, *op.cit.*, p. 154.

74. Hery Catton, *op.cit.*, p. 19

۷۵. دیوید. شون بام، پیشین، ص ۹۷.

76. Taylor R. Alan, *Super Power and the Middle East*, New York: Syracuse University Press, 1991, p. 57.

77. United Nation Special Committee of Palestine (U.N.S.C.O.P)

۷۸. دیوید شون بام، پیشین، ص ۹۹.

79. Henry. Cattan, *op.cit.*, pp. 198-200.

80. Ilan Pappé, *op.cit.*, p. 31.

81. *Ibid.*, p. 32.

82. *Ibid.*, p. 99.

83. Richard. Stevens, *op.cit.*, p. 99.

84. Fraser T.G, *op.cit.*, p. 37.

۸۵. دیوید شون بام، پیشین، صص ۱۰۱-۱۰۲.

۸۶. روزه گارودی، پیشین، ص ۶۳.

87. Tylor. R, Alan, *op.cit.*, p. 67.

88. Richard. Stevens, *op.cit.*, p. 202.

89. *Ibid.*, p. 205 & 170.

۹۰. روزه گارودی، پیشین، ص ۶۴.

۹۱. همان، ص ۶۵.

۹۲. همان، ص ۶۶.

93. Ahron Bregman, *Israel's War: A History Since 1947*, London: Second Edition, 2002, p. 21.

۹۴. سید حسین موسوی، تهدیدهای جدید امنیتی اسرائیل در منطقه خاورمیانه، مطالعات منطقه ای: اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی، ج ۸، ۱۳۸۰.

95. Taylor R. Alan, *op.cit.*, p. 70

۹۶. سید حسین موسوی، پیشین، ص ۱۱۴.

۹۷. ریچی اون دیل، ریشه جنگهای اعراب و اسرائیل، ترجمه ارسطو آذری، تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۶، ص ۲۰۳.

98. T. G Fraser, *op.cit.*, p. 6.

۹۹. ریچی اون دیل، پیشین، ص ۱۹۴.

۱۰۰. هشام شرابی، آمریکا و اعراب ج ۱، عباس عرب، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۵، ص ۱۱۷.

۱۰۱. محمود طلوعی، آفت جهانی، تهران: انتشارات هفته، ۱۳۶۶، ص ۱۱۱.

102. Stevens Richard, *op.cit.*, p. 208.

103. T.G Fraser, *op.cit.*, p.185

۱۳۴